

A Critical Analysis of the Concept of Collective Security in the Current International System

(Type of Paper: Research Article)

Pariya Pelasaedi^{1*}, Amirhossein Ranjbarian²

Abstract

When it comes to collective security, and specifically collective security as a “system”, the existence of a sort of order and a form of rule of law is presumed. However, the distribution of power in the post-World War II era, which is based on the old balance-of-power pattern, has failed to realize collective security in its most developed form, i.e., as a deterrent against any violation of the prohibition on the use of force. That is where the issue of international terrorism, as a turning point in contemporary history, has made the dichotomy between self-defense and collective security more evident. It seems that the clash between these two concepts has caused the collective security system to be undermined if not completely destroyed, and thus be replaced with unilateral policies.

Keywords

collective security, terrorism, self-defense, the Security Council.

1. Ph.D. Student in International Law, Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: pelasaedi@ut.ac.ir
2. Associate Prof., Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: aranjar@ut.ac.ir
Received: September 23, 2019 - Accepted: February 17, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

بازخوانی انتقادی مفهوم امنیت جمعی در نظام کنونی بین‌الملل

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

پریا پلاسعیدی^{۱*}، امیرحسین رنجبریان^۲

چکیده

هنگامی که درباره امنیت جمعی و به خصوص امنیت جمعی به مثابه یک «سیستم» سخن می‌گوییم، فرض بر وجود نوعی نظم و شکلی از حکومت قانون گذاشته می‌شود. این در حالی است که نحوه توزیع قدرت پس از جنگ جهانی دوم با پیروی از الگوی دیرینه موازنه قدرت، به نحوی نبوده است که بتواند امنیت جمعی را در شکل کمال یافته خود - به صورت بازدارندگی کامل در برابر نقض قاعده ممنوعیت توسل به زور - تحقق بخشد. هم در اینجاست که مسئله تروریسم بین‌المللی به مثابه نقطه عطف تاریخ معاصر، دوگانه «دفاع مشروع» و «امنیت جمعی» را که دیرزمانی است در رقابت مداوم با یکدیگرند، بیش از پیش عیان می‌سازد. به نظر می‌رسد این رویارویی به تضعیف - اگر نگوییم نابودی - نظام امنیت جمعی و جایگزینی آن با سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه انجامیده است.

کلیدواژگان

امنیت جمعی، تروریسم، دفاع مشروع، شورای امنیت.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: aranjbar@ut.ac.ir

۲. دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: pelasaedi@ut.ac.ir

مقدمه

نظر به تفاوت‌های بنیادین نظام داخلی و بین‌المللی و با توجه به این پیش‌فرض که نظام بین‌الملل نظامی «خودیار» است^۱، تلاش برای برقراری نظم بین‌المللی از طریق قاعده‌مند ساختن روابط میان دولت‌ها به تدریج شکل گرفت. در این روند، امنیت جمعی گسترده‌ترین تلاشی بوده که در طول تاریخ برای غلبه بر کاستی‌های نظام غیرمتمرکز اجرای حقوق بین‌الملل صورت گرفته است (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۴۷۶).^۲ در اینجا باید این مسئله مورد توجه قرار گیرد که دال «امنیت» (و تمامی مفاهیم همنشین و جانشین، مانند قدرت، منفعت، تهدید و غیره) به مدلول خاص و ثابتی رجوع نمی‌دهد. به بیان دیگر، هیچ رابطه ذاتی، ماهوی و پایداری بین دال و مدلول امنیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع رابطه متصور می‌شود میان این دو رابطه‌ای قراردادی است و مفهوم امنیت مصداق خود را در بستر گفتمان‌های گوناگون می‌جوید. این در حالی است که مجموعه‌ای به نام گفتمان خود نیز مستمراً مشمول و موضوع عدم ثبات و صیورورت شکلی و ماهوی است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۱). بر این اساس، معناسازی حقوقی امنیت جمعی بسته به نظام خاصی که آن را مقرر می‌سازد، متفاوت خواهد بود.

از منظری تاریخی، جنگ جهانی اول خدشه‌ای اساسی به نظام توازن قوا وارد کرد و زان پس این آرمان که دولت‌ها خود را به‌مثابه واحدهایی از یک جامعه جهانی در نظر گیرند و منفعت خود را در حفظ نظم و قانون جویا شوند (Dyke, 1957)، الهام‌بخش برقراری سیستم امنیت جمعی شد. هدف این سیستم عقیم کردن هر گونه تلاش برای تغییر وضعیت موجود^۳ بود، چراکه هر تغییری در وضع موجود به معنای تغییری در نظم جهانی دولت‌های مستقل محسوب می‌شد (Ebegbulem, 2011: 23). تجزیه و تحلیل مفهوم امنیت طی ادوار گذشته و سیر تکوین نظریه‌های گوناگون در مورد مسئله امنیت مدنظر ما نیست. با این همه شایان ذکر است که نظام امنیت جمعی در چارچوب تفکر سنتی درباره امنیت و در قالب مسلط رهیافت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۳۰-۷۴) شکل گرفت. این رویکرد سنتی با تأکید بر نقش بی‌بدیل مؤلفه قدرت در تأمین امنیت، نسبت و رابطه مستقیمی میان این دو قائل است. بنابراین طبیعی است که نقش برقراری امنیت در هر واحد سیاسی بر عهده نهادی باشد که اهرم قدرت را

۱. به این معنا که هر دولتی فقط می‌تواند به قدرت خود به‌منظور تأمین امنیت خویش تکیه داشته باشد.
 ۲. در این زمینه اصولی بنیادین برای تحقق نظام امنیت جمعی به رسمیت شناخته شده است: تعهد تمامی دولت‌ها بر عدم توسل به زور جز در مورد دفاع مشروع؛ توافق تمامی دولت‌ها بر تفکیک‌ناپذیری صلح، بدان معنی که حمله بر یک عضو حمله به تمامی اعضا تلقی می‌شود؛ تعهد تمامی دولت‌ها بر تلاش برای اعاده صلح؛ و توافق تمامی دولت‌ها بر فراهم آوردن منابع مادی و انسانی ضروری برای تشکیل نیروهای تأمین امنیت جمعی (Rourke & Boyer, 1998).

3. Status quo

در دست دارد. به همین ترتیب، منشور ملل متحد نیز به‌عنوان سندی حقوقی که به‌منظور حفظ نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم طراحی شد، این اهرم را در شورای امنیت مقرر ساخت و اعضای سازمان ملل متحد به موجب ماده ۲۴ منشور پیگیری هدف «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» را از طریق سازوکار امنیت جمعی به شورای امنیت واگذار کردند. بدین ترتیب وظیفه فعال سازی و نظارت بر این سازوکار بر عهده شورا قرار گرفت، دامنه وسیعی از اختیارات صلاح‌دیدی به این نهاد اعطا شد و نشان برخی از شاخصه‌های حکومت جهانی در این سند متبلور شد؛ شورای امنیت تنها رکن صالح است که در خصوص «سبب ائتلاف»^۱ تصمیم می‌گیرد و اقدام نظامی باید از مجرای نیروهای مسلحی که در اختیار شورا قرار می‌گیرند، صورت پذیرد.

چنین سازوکاری تصویری از یک حکومت جهانی، اگرچه در شکلی ابتدایی و تکامل نیافته، نمایان می‌سازد؛ «صلح» به تعبیر کلب، به اسب تروایی تبدیل می‌شود که حاکمیت دولت‌ها را تضعیف کرده و راه را برای غلبه شورای امنیت هموار می‌سازد. اما این صرفاً یک سوی ماجراست؛ روی دیگر، روایت مکرر مهار کردن چنین تهدیدی علیه حاکمیت دولت‌هاست (Kolb, 2007: 224-225)، نتیجه آنکه مقوله‌های حقوقی و هنجاری میان آرمان امنیت جمعی و ضرورت‌های امنیتی دولت‌ها در نوسان مانده‌اند و در همان زمان که عناصر لازم برای به‌کار افتادن سیستم امنیت جمعی جمع می‌شوند، تنش ذاتی پدیدار می‌گردد؛ هرچه کنترل زور و اجرای قانون بیشتر متمرکز باشد، محدودیت‌های بیشتری بر استقلال و حاکمیت دولت‌ها حاکم خواهد شد و هرچه کنترل زور و اجرای قانون غیرمتمرکز باقی بماند، خطر شروع جنگ و تجاوز میان دولت‌ها بیشتر، و بسیج برای اقدام جمعی دشوارتر می‌شود.

با در نظر گرفتن مقدمات پیش‌گفته، در این نوشتار پس از بررسی ساختار مفهومی امنیت جمعی به این مسئله پرداخته می‌شود که آیا نظام ملل متحد توانسته است جامعه بین‌المللی را از دوران توازن قوا به دوران امنیت جمعی هدایت کند؟ این مهم با تکیه بر مسئله تروریسم بین‌المللی بررسی می‌شود که چالش‌های بسیاری را درباره ظرفیت نظام امنیت جمعی برای واکنش به توسل نامشروع به زور مطرح ساخت. از اساسی‌ترین این چالش‌ها، توسعه حق دفاع مشروع به آنچه بنا بوده دامنه انحصاری نظام امنیت جمعی باشد و در نهایت جایگزینی آن بر نظام امنیت جمعی بوده است که در ادامه بحث به آن پرداخته خواهد شد.

۱. رابرت کلب «امنیت جمعی» را به‌عنوان یک سیستم بازدارنده جنگ متشکل از دو عنصر اساسی می‌داند: «سبب ائتلاف» (*casus foederis*) و تصمیم‌گیری جمعی و الزام‌آور (Kolb, 2007: 220-225). وی توضیح می‌دهد که سبب ائتلاف، رخدادی است که اقدام جمعی را ضروری می‌سازد؛ وضعیتی که از تمام دولت‌های عضو سیستم می‌خواهد علیه متجاوز با یکدیگر متحد شوند و اقداماتی را اتخاذ کنند تا متجاوز را شکست دهند. زمانی که این هدف محقق شود، هیچ دولتی «خارج» از سیستم قرار نمی‌گیرد. بنابراین برخلاف اتحادهای سنتی که متجاوز سوزهای «بیرونی/خارجی» بود، در سیستم جهانی امنیت جمعی، متجاوز احتمالی سوزهای «درونی/داخلی» است.

ساختار مفهومی امنیت جمعی

امنیت جمعی در میانه دو مفهوم «توازن قوا»^۱ و «حکومت جهانی»^۲ قرار می‌گیرد^۳، عناصری را از هر دو در برمی‌گیرد و به‌عنوان یک «نظم بدون حکومت» از طریق نهادی نسبتاً متمرکز به‌منظور مدیریت رابطه قدرت میان دولت‌ها عمل می‌کند (Claude, 1961: 221). این سیستم دوگانه^۴ مستلزم تمرکز قدرت در توسل به زور است، به‌نحوی که مانع از اعمال صلاح‌دید منفرد دولت‌ها شود. این امر خود به وجود نهادی بین‌المللی متکی است که نه تنها در تعیین مصادیق توسل نامشروع به زور اختیار داشته باشد، بلکه همچنین بتواند دولت‌ها را برای همکاری در سرکوب زور نامشروع ملزم کند. این در حالی است که قدرت این سیستم دوگانه نمی‌تواند از آنچه اراده اعضا به آن اعطا کرده است، فراتر رود. با توجه به این ماهیت دیالکتیکی، چنین مفهومی از حقوق بین‌الملل و سازمان بین‌المللی دو هدف اساسی را دنبال خواهد کرد که به‌رغم وابستگی یکدیگر را نفی می‌کنند (Kennedy, 1980: 362). در این تصویر پارادوکس اساسی ساختار لیبرال حقوق بین‌الملل نمایان می‌شود (Koskenniemi, 2005: 74-154). کاسکنیمی تنگنای میان این دو مقصود متناقض را این‌گونه توضیح می‌دهد: در یک قضیه، جامعه تحت عنوان جمع‌گرایی منفی توصیف می‌شود و خودمختاری (حق تعیین سرنوشت، استقلال) به‌مثابه هدف هنجاری ترسیم می‌شود. در قضیه‌ای دیگر، خودمختاری به خودمحوری منفی تعبیر شده و جامعه (یکپارچگی، همبستگی) به هدف حقوق بدل می‌شود (Koskenniemi, 2005: 476). پروژه حقوق بین‌الملل برای امنیت جمعی نیز با این دیالکتیک ایجاد می‌شود و نوسانی پیوسته میان الگوهایی که به دنبال نظم اجتماعی مشروع در برابر آزادی عمل دولت‌ها هستند، پدید می‌آورد. نتیجه آنکه حقوق بین‌الملل - و اجرای آن از سوی سازمان بین‌المللی - محلی از رقابت هژمونیک ایجاد می‌کند. این رقابت «هژمونیک» است و وابسته به قدرت، چراکه هدف آن است تا دیدگاه جزئی به‌مثابه دیدگاه کلی و ترجیح شخصی به‌منزله ترجیح جهانی بازنمایی شود (Koskenniemi, 2004: 199). این نوسان میان کلیت و جزئیت، ماهیت حقوق بین‌الملل را نشان می‌دهد که از سویی فضایی برای حرکت امر جزئی پدید می‌آورد و در همان

۱. توازن قوا ترتیباتی است میان دولت‌ها که بر ایده تمرکززدایی قدرت مبتنی است. دولت‌ها بدون آنکه استقلال یا حاکمیت آنها تابع نهادی مرکزی جهت مدیریت روابط قدرت باشد، به‌عنوان واحدهای مجزا عمل می‌کنند. نظم در این چارچوب بر این اساس استوار است که قدرت‌های رقیب تا حدی متوازن شوند که «بازدارندگی از طریق موازنه» تحقق یابد (Danchin & Fischer, 2010: 41).

۲. «حکومت جهانی» و یا سایر مفاهیم ناظر بر یک «نظم دستورگرایانه جهانی» بر ایجاد یک نظام نهادین متمرکز «مافوق» دولت‌ها دلالت دارد (Danchin & Fischer, 2010: 42).

۳. امنیت جمعی، توازن قوا، و حکومت جمعی سه مفهوم مرتبط با مسئله مدیریت قدرت در روابط بین‌الملل تلقی می‌شوند.

4. Hybrid

حال امر جزئی را به چنگال امر کلی می‌سپارد؛ ماهیتی که چهره ژانوسی‌اش نشان‌دهنده واقعیت پارادوکسیکال حقوق بین‌الملل است.

مباحث مذکور نشان می‌دهند که امنیت جمعی در نهایت تا چه حد به عوامل کلیدی سیاسی متکی است و به همین سبب ممکن است در نگاه نخست مفهومی صرفاً سیاسی به‌نظر رسد. با این همه، حقوقدانان استدلال می‌کنند که نقش حقوق در ایجاد مجموعه‌ای از هنجارها و معیارهاست که بر اجرای امنیت جمعی حاکم می‌شود و می‌تواند به ارزش‌های مشترک جامعه بین‌المللی معنا دهد. در واقع به‌طور کلی حقوق به‌دنبال آن است که روابط میان دولت‌ها را تحت قواعد مشخص درآورد (Wilson, 2014: 12). چنانکه هیگینز حقوق بین‌الملل را نظامی هنجاری توصیف می‌کند که برای تضمین ارزش‌های مشترک - از جمله امنیت - نظامی کاربردی فراهم می‌آورد (Higgins, 1994: 1).

مکتب واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل نقش حقوق را در نظام امنیت جمعی نمی‌پذیرد. از این دیدگاه، منافع سیاسی در نهایت چگونگی رفتار دولت‌ها را مشخص می‌کنند، بنابراین گزاره‌ای چون «یکی برای همه و همه برای یکی» چندان نمی‌تواند در نظام بین‌المللی محلی از اعراب داشته باشد. این مسئله به‌ویژه زمانی که تجاوز و اعمال قدرت به دست دولت‌های قدرتمند صورت پذیرد، آشکارتر خواهد بود. در مقابل استدلال می‌شود که اگرچه عوامل سیاسی محرک اصلی رفتار دولت‌ها محسوب می‌شوند، حقوق همچنان نقش حیاتی خود را ایفا می‌کند. کاسکنیمی در همین زمینه توضیح می‌دهد که این رویکرد واقع‌گرایانه کاملاً سببی و عاری از هر گونه عنصر هنجاری است (Koskeniemi, 1996: 465-480). رد ارتباط حقوق با امنیت جمعی بدین‌معناست که هر اقدامی صرفاً به موجب علت و سبب آن دیده شود. چنین تحلیلی اگرچه ممکن است بتواند به‌درستی سبب رفتار را توضیح دهد، نمی‌تواند معیارهای لازم را برای ارزیابی رفتار دولت‌ها فراهم کند. همان‌طور که کاسکنیمی می‌گوید، حقوق با تعیین هنجارها و معیارهایی که به‌واسطه آنها می‌توان اقدامی را توجیه یا محکوم کرد، این خلأ را پر می‌کند (Koskeniemi, 1996: 465-480). بدون چنین هنجارها و معیارهایی هر اقدامی موضوع تفسیر فردی دولت‌ها قرار می‌گیرد و بدین‌ترتیب ماهیت اساساً جمعی امنیت جمعی را که بنا بوده تشکیلاتی جهانی بر مبنای ارزش‌های مشترک بنیان نهد، خنثی می‌کند. بنابراین، به‌رغم پذیرش این واقعیت که حقوق به‌نحو مطلوبی نقش خود را در این حیطه ایفا نکرده است، نمی‌توان نقش هنجاری آن را نادیده گرفت. به‌عبارت دیگر، اگرچه توجه به نقش سیاست برای فهم عملکرد امنیت جمعی ضروری است، حقوق چارچوبی مقرر می‌کند که امنیت جمعی باید درون آن عمل کند و استانداردهایی وضع می‌کند که مشروعیت اقدامات بر اساس آن سنجیده می‌شود.^۱

۱. بی‌شک حقوق به‌مثابه یک برساخت اجتماعی، مفهومی ذاتی و جوهری ندارد و مفهوم آن در گذر تاریخ و با

تردید در جهان‌شمولی نظام امنیت جمعی ملل متحد

منطق امنیت جمعی در شکل تکامل یافته خود خالی از نقص است، به شرطی که بتوان آن را در شرایط حاکم بر صحنه بین‌المللی به کار انداخت. می‌توان تصور کرد که پیش‌فرض‌های لازم برای به کار افتادن نظام امنیت جمعی در موقعیتی خاص محقق شوند، اما تجارب گذشته و ماهیت سیاست بین‌الملل نشانه‌ای دال بر احتمال وقوع چنین شرایطی ندارد. علت این وضعیت در ماهیت نظامی نهفته است که امنیت جمعی از آن دفاع می‌کند. این نظم، ضرورتاً، وضع موجود در یک لحظه خاص است و تلاش برای جمود وضع موجود خاص از طریق امنیت جمعی در بلندمدت محکوم به شکست است؛ مگر آنکه اصلی برتر، اصل مبارزه قدرت را به‌عنوان نیروی محرکه سیاست بین‌الملل تحت‌الشعاع خود قرار دهد یا جانشین آن شود (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۶۹۱-۶۸۴). این در حالی است که منشور ملل متحد با محدود ساختن حق توسل به زور و نیز با تدوین مقرراتی به‌منظور تفکیک پنج قدرت برتر جهانی از دولت‌های ضعیف‌تر^۱، حفظ نظم موجود را به‌عنوان اولویت مهم سازمان رسمیت می‌بخشد. این وضعیت ممتاز و ویژه قدرت‌های بزرگ در نظام ملل متحد، به‌رغم تفاوت‌های چشمگیر به‌نوعی تداعی‌کننده اتحاد قدرت‌های بزرگ در سده‌های گذشته است که از زمان نخستین صورت‌بندی‌های نهادهای بین‌المللی همواره در صدد حفظ سلطه برخی کشورهای قدرتمند و همزمان فکر ایجاد ساختاری برای تضمین توازن میان آنها بوده است.

بدین ترتیب آیا این گزاره که «حفظ موازنه قدرت در راستای حفظ نظم بین‌المللی عمل می‌کند» به تهدیدی علیه بقای این نظم ختم نمی‌شود؟ آیا دولت‌هایی که خود را در موقعیت برتر می‌یابند از این موقعیت برای «اعمال قدرت بر دیگران» استفاده نمی‌کنند؟ چنین گزاره‌هایی را اغلب رهبران دولت‌های قدرتمند که حراست از حقوق دیگران را از فضیلت و حسن نیت خود می‌دانند، رد می‌کنند (Bull, 2002: 105). اما در این جامعه همبستگی‌هایی که دولت‌ها از آن دم می‌زنند، بیش از آنکه بین‌المللی باشد، ملی است و به همین علت نه تنها میان دولت‌ها انسجامی به‌وجود نمی‌آورد، که عامل اساسی تفرقه و جدایی آنهاست (فلسفی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). بسیاری از حقوقدانان همواره ساختار نا-نمایانگر^۲ شورا را مورد انتقاد قرار داده‌اند^۳ و بر همین اساس نظام امنیت جمعی ملل متحد را نظامی یکطرفه می‌دانند که دولت‌های ضعیف‌تر

تأثیر و تأثر در مواجهه با اجتماع موجود قابل تغییر است و اصرار بر تعریفی جوهری از آن ما را به بن‌بست نظری می‌کشاند.

۱. از طریق عضویت دائم در شورای امنیت و اعطای امتیاز وتو.

2. Unrepresentative

۳. برای مثال عدم عضویت دائم هیچ‌یک از دولت‌های آفریقایی در شورای امنیت با در نظر گرفتن این واقعیت که حدود یک‌چهارم اعضای ملل متحد از ملل آفریقایی هستند.

در آن نادیده گرفته می‌شوند. چنانکه تصریح داشته‌اند «امنیت جمعی آنچنان‌که در دامبارتون اوکس و سانفرانسیسکو معنا شد^۱؛ یعنی امنیت جمعی در برابر تهدید ناشی از تابعان کم‌توان صحنه بین‌المللی، و ناامنی جمعی در مواجهه با تجاوز از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی» (Schwarzenberger, 1964).

نامنی جمعی برآمده از نظام امنیت جمعی: هراس افکنی و استیلاجویی

قدرت‌های جهانی

از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون میلیون‌ها نفر در سراسر جهان قربانی سیاست‌های جنگ‌افروزانة غرب شده‌اند که بیشتر آنها نیز در پوشش شعارهای والایی چون آزادی و دموکراسی صورت گرفته است.^۲ عصر پس از جنگ سرد در دسامبر ۱۹۸۹ با حمله ایالات متحده به پاناما آغاز شد. اما دو قطعنامه شورای امنیت مبنی بر محکومیت تجاوز ایالات متحده (به یاری بریتانیا) که ایالات متحده آنها را وتو کرد و همچنین قطعنامه مجمع عمومی که این تهاجم را تحت عنوان «نقض آشکار قوانین بین‌الملل و استقلال و حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها» محکوم کرده و خواهان خروج «نیروهای مسلح مهاجم ایالات متحده از پاناما» شده بود، از جمله موضوعاتی بودند که می‌بایست برای سخن گفتن از یک «نظم نوین جهانی» به دست فراموشی سپرده می‌شد^۳ (چامسکی، ۱۳۹۵: ۳۱-۲۹). عبارتی که اگرچه در آغاز معنای روشنی نداشت، رفته‌رفته و به‌ویژه پس از پایان جنگ خلیج‌فارس پیامدهای آن روشن شد^۴ و نشان داد که نظم نوین جهانی تنها از این حیث «نوین» است که سیاست‌های

۱. منظور کنفرانس‌هایی هستند که مذاکرات در خصوص تصویب منشور ملل متحد در آنها جریان داشت (ر.ک: بیگزاده، ۱۳۸۹: ۳۱۵-۳۰۶).

۲. فجایع ویتنام، کامبوج و لائوس، لشکرکشی اندونزی به تیمور شرقی و اشغال این کشور از جمله فاجعه‌بارترین رخدادهای سال‌های پس از جنگ جهانی دوم (و پیش از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر) بودند که به رهبری غرب و در رأس آن ایالات متحده آمریکا، صورت پذیرفت (ر.ک: چامسکی و ولچک، ۱۳۹۴).

۳. ر.ک: سخنرانی جرج بوش در ۱۹۹۱ که با اشاره به درگیری‌های منطقه خاورمیانه اعلام کرد: «موضوع، تنها یک کشور کوچک نیست، هدف ما یک عقیده تازه است- یک نظم نوین جهانی، نظمی که در آن کشورهای مختلف تحت جنبشی گرد هم می‌آیند تا به آرزوهای جهانی بشریت، یعنی صلح و امنیت، آزادی و حاکمیت قانون دست یابند»:

<http://www.let.rug.nl/usa/presidents/george-herbert-walker-bush/state-of-the-union-1991.php> (last visited on 23/05/19)

۴. همان‌گونه که بدان اعتراف هم شده، راه‌حل‌های دیپلماتیک در این قضیه به‌نظر ممکن می‌رسید، اما به‌صراحت و همچون امری غیرقابل پذیرش رد شد. بمباران عراق در نیمه ژانویه ۱۹۹۱ آغاز شد و شورای امنیت ملل متحد تحت فشارها و تهدیدهای شدید، در نهایت با طرح‌های ایالات متحده همراه شد. حملات نظامی

دیرینه استیلاجویی و بهره‌کشی را در شرایطی کم و بیش دگرگونه اعمال می‌کند. بدین ترتیب استعمار در پایان جنگ جهانی دوم یا در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ از صحنه خارج نشد و جای خود را به شکل‌های کارآمدتر استیلاجویی داد. چنانکه جنگ سرد - اگرچه با ابعادی چنان غیرعادی که موجودیتی مستقل به آن بخشید - ریشه در همان منطق آشنای همیشگی داشت؛ مرحله‌ای از تاریخ هراس‌افکنی و استیلاجویی که امروز «روبارویی شمال-جنوب» خوانده می‌شود. با پایان جنگ سرد ترس‌هایی تازه باید برانگیخته می‌شد و جنگ‌افزارهای هسته‌ای با کاربردی متفاوت توجیه می‌شدند؛ آنها برای مقابله با «کشورهای یاغی» ضروری‌اند (Cheney, 1993). بدین ترتیب ندای نظم نوین جهانی که ظاهراً قرار بود در خدمت «صلح و امنیت، آزادی و حکومت قانون» باشد، با اقدامات سلطه‌جویانه غرب نه تنها به فرسایش امنیت جمعی، که به تشدید ناامنی در سراسر جهان و به‌ویژه در خاورمیانه منجر شد. وضعیت رخ داده زمینه را برای شورش‌های گروه‌های قومی و دینی فراهم کرد؛ آنچه دیری نپایید تا به «مسئله» تروریسم بین‌المللی تبدیل شود.

مسئله تروریسم و بحران‌سازی پس از «۱۱ سپتامبر»

رویداد «۱۱ سپتامبر» چنانکه گفته می‌شود - اگرچه شاید اغراق‌آمیز باشد - تاریخ معاصر را به دو بخش تقسیم کرد. به اعتقاد برخی اندیشمندان پای آغاز سده بیست‌ویکم را تروریسم جهانی امضا کرد (هابرماس، ۱۳۹۰: ۲۶). نمی‌توان گفت که بشریت در برابر حمله این شرارت بی‌دفاع است، اما باید به این نکته توجه شود که تمام اشکال آنچه با عبارت بحث‌برانگیز «جنگ علیه تروریسم» نامیده می‌شود، در کوتاه‌مدت و بلندمدت خود مسبب شرارتی هستند که مدعی ریشه‌کنی آن‌اند (دریدا، ۱۳۹۰: ۷۶). چنانکه ترور از نگاه برک^۱، یک شکاف خودبه‌خودی، تصادفی، هیجانی یا نوعی فوران آنی خشونت از دل وضعیت صلح‌آمیز نیست (ایگلتن، ۱۳۹۰: ۱۱) و مفسران بسیاری اتفاقات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را جنبه‌ای از انتقامی آشکار علیه سلطه امپریالیستی الگوی سیاسی هژمونیک خوانده‌اند که از خشونت ساختاری جوامع ظاهراً صلح‌آمیز غرب نشأت گرفته است.^۲ این در حالی است که خشونت به‌کاررفته در حملات ۱۱ سپتامبر، نه برقراری عدالت را هدف قرار داده بود و نه آزادی را جست‌وجو می‌کرد و البته حکایت جنگ

۱. یکجانبه ایالات متحده و بریتانیا گاه و بیگاه در عراق ادامه داشت که بزرگ‌ترین آن را - تا پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - در سال ۱۹۹۸ دانسته‌اند.

1. Edmund Burke.

۲. این در حالی است که نمی‌توان تنها یک شکل از خشونت را بدون منع اشکال دیگر متوقف کرد. انواع خشونتی که ژیزک شناسایی می‌کند، یعنی خشونت کنشگرانه (subjective violence) و کنش پذیرانه (objective violence) در این زمینه شایان توجه خواهد بود (ر.ک: ژیزک، ۱۳۹۰: ۲۵-۱۹).

پیشگیرانه‌ای که رئیس‌جمهور ایالات متحده آن را اعلام کرد نیز چیزی غیر از این نبود (وانیچ، ۱۳۹۷: ۱۸۹). به‌نحوی که تروریسم معاصر و سوئیۀ فاسد دیگر آن -یعنی جنگ علیه ترور- روزبه‌روز نشان‌دهندۀ پس‌روی آرمان‌ها و افق‌های پیش روی بشریت به قهقرای تاریخ بوده است (وانیچ، ۱۳۹۷: ۲۸).

بسیاری واقعه ۱۱ سپتامبر را که به «جنگ علیه تروریسم» منجر شد، همچون جنگ جهانی اول که به ایجاد جامعه ملل و جنگ جهانی دوم که به ایجاد سازمان ملل متحد انجامید، نقطه عطفی در تاریخ می‌دانند که روابط بین‌المللی را بسیار متحول ساخت. اگرچه در فرایند این تحول تلاش برای تشکیل نهادهایی قابل قیاس با نهادهای برآمده از جنگ‌های جهانی اول و دوم صورت نگرفت، تغییراتی رادیکال -اگرچه زیر پوستۀ ظاهری- پدید آمد که نهادهای بین‌المللی موجود را تحت تأثیر قرار داد و یکی از دستاوردهای نهادین محوری پس از جنگ جهانی دوم، یعنی نظام امنیت جمعی ملل متحد را دستخوش تغییراتی بنیادین کرد. هم در اینجا است که می‌توان از توسعه و تضعیف توأمان نظام امنیت جمعی سخن گفت. این هر دو نتیجه تا حد زیادی ناشی از ابزاری شدن هرچه بیشتر شورای امنیت به دست قدرت‌های هژمونیک بوده‌اند. توضیح آنکه، اگرچه سیستم امنیت جمعی در «جنگ علیه تروریسم» با توسعه کیفی و کمی اقدامات بی‌سابقه شورا قدرت گرفت^۱، «بزارانگاری» ظرفیت این سیستم را در مبارزه علیه تروریسم -ظرفیتی که نه در سطح فنی، بلکه بیشتر در سطح ایدئولوژیک نهفته بود- به شدت محدود کرد و با به حاشیه راندن آن در مقوله‌های اساسی امنیت بین‌المللی به زوال روزافزون آن منجر شد (Krisch, 2004: 879-908). چنانکه به‌رغم اقدام‌های شایان توجه شورای امنیت، این رکن در مبارزه علیه تروریسم محوریت نداشته و نظام امنیت جمعی در عمل به حاشیه رانده شده است. به‌عبارت دیگر، شورا در سطح سیاست فرودست^۲ باقی مانده و گویی ایفای نقش جهت اجرای اقدامات نظامی به ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن واگذار شده است. این الگو با امیدهایی که در دهه ۱۹۹۰ برای ایجاد «نظم نوین جهانی» شکل گرفت، فاصله بسیار دارد. اگرچه این رخداد نه مسئله‌ای جدید و نه صرفاً برآمده از جنگ علیه تروریسم

۱. هر چند مبنای این توسعه، یعنی پذیرش اختیار شورای امنیت به اتخاذ اقدامات اجرایی در برابر تروریسم طبق فصل هفتم منشور، بیشتر در عملکرد شورا مستقر شده بود، «نوع» اقداماتی که این رکن در پاسخ به تروریسم اتخاذ کرد، کاملاً بدیع بود؛ اقداماتی با کارکرد قانونگذاری عام (هرچند این مورد که ماهیت این اقدامات قانونگذاری است یا نه، محل مناقشه است). به‌عبارت دیگر، شورای امنیت از الگوی وضعیت‌محور خود فاصله گرفت و اتخاذ «تعهدات الزام‌آور عام» را در دستور کار خود قرار داد.

2. Low politics

در علوم سیاسی و روابط بین‌المللی سیاست فرودست یا سیاست ادنی در مقابل سیاست بالادست یا سیاست اعلی (High politics) به‌کار می‌رود. سیاست اعلی به اموری گفته می‌شود که با بقای خود دولت سر و کار دارند؛ از جمله امنیت ملی و بین‌المللی.

بود، به طور مشخص از حوادث ۱۱ سپتامبر به بعد بود که شورا در مقوله امنیت جمعی به وضوح «تابع» هژمونی شد.^۲ این رویکرد ابزارانگاره نسبت به امنیت جمعی این نکته را یادآور می‌سازد که چگونه قدرت‌های بزرگ منافع و ترجیحات خود را مستقل از منافع جمعی بین‌المللی تعریف می‌کنند. چنانکه سخنگوی رئیس‌جمهور ایالات متحده در همان دوران به صراحت اعلام کرد: راه‌های بسیاری برای تشکیل ائتلاف‌های بین‌المللی وجود دارد و شورای امنیت سازمان ملل متحد تنها یکی از آنهاست (Sanger, 2003).

عامل دیگر تضعیف امنیت جمعی را می‌توان در ماهیت تهدید تروریسم، یا به عبارت بهتر در تصویری که از ماهیت این تهدید ارائه شد، جست‌وجو کرد (Krisch, 2004: 901). جنگ علیه تروریسم جنگ علیه دشمنی بود که در هیچ مفهوم واقع‌گرایانه‌ای نمی‌توان بر آن غلبه یافت.^۳ در این معنا، تهدید تام و تمام دیگر نه از یک دولت، بلکه از نیروهای ناشناسی نشأت می‌گیرد که کاملاً غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل محاسبه‌اند (دریدا، ۱۳۹۰: ۸۰-۵۶). جهان غرب و به‌ویژه ایالات متحده این عدم قطعیت و بی‌ثباتی خطر را همچون ضرورتی برای بازنگری در خط‌مشی روابط بین‌المللی و اتخاذ اقدام‌های شدیدتری برای برقراری نظم جدید در نظر گرفت^۴ و واقعه ۱۱ سپتامبر به سرعت به امکانی برای عنصری برساننده در سیاست غرب و به طور مشخص آمریکا تبدیل شد؛ فرصتی که از آن به مثابه سکویی برای مداخلات هژمونیک در عرصه بین‌الملل بهره جوید (حاجی یوسفی و جنیدی، ۱۳۹۷: ۲۹۶).^۵ چنین رویکردی مستلزم کنار

۱. چنانکه از اواسط دهه ۱۹۹۰ پس از شکست‌های پی‌درپی در قضایای سومالی، بوسنی و رواندا، شورای امنیت نقشی آرام‌تر با تأکید بر اعمال تحریم‌های اقتصادی و نه اقدام‌های نظامی پیش گرفت. در آن زمان تمرکز این اقدامات در مناطقی دور از قدرت‌های محوری جهان (بیشتر در آفریقا) بود. با بحران کوزوو در ۱۹۹۹ و پس از آنکه شورا در برابر اعطای مجوز به توسل به زور مقاومت کرد، از اقدام‌های اجرایی عملاً کنار گذاشته شد و تنها پس از جنگ دوباره به مسئله ورود کرد.

۲. جنگ در افغانستان از سوی ایالات متحده آمریکا و انگلستان تحت عنوان دفاع مشروع (و نه اقدام‌های اجرایی امنیت جمعی) صورت گرفت و در مورد عراق، شورای امنیت تنها پس از آنکه رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که اقدام یکجانبه این کشور می‌تواند تحت عنوان دفاع مشروع پیشگیرانه کاملاً توجیه‌پذیر باشد، به قضیه ورود کرد. زمانی که که شورا مجوز عملیات نظامی علیه عراق را صادر نکرد، ایالات متحده آمریکا رأساً و بدون مجوز صریح سازمان ملل متحد به اقدام یکجانبه نظامی علیه عراق متوسل شد. پس از جنگ، ایالات متحده به شورا بازگشت، اگرچه این امر صرفاً برای اعمال تحریم‌ها و کسب حمایت بیشتر برای اشغال عراق بود (UN Doc. S/RES/1483 (2003) of 22 May 2003).

۳. ناتوانی در فهم، بازشناختن، شناختن، شناسایی، نامیدن، توصیف، پیش‌بینی کردن: هولناکی ۱۱ سپتامبر این است که ما نمی‌دانیم چیست و بنابراین نمی‌دانیم چطور آن را توصیف و شناسایی کنیم یا حتی بنامیم (ر.ک: دریدا، ۱۳۹۰: ۸۰-۵۶).

۴. See the National Security Strategy of the United States of America, National Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction, (December 2002). Available at: <https://fas.org/>

۵. مشاور امنیت ملی وقت ایالات متحده، کاندولیزا رایس، بر این موضوع تصریح کرد و دوران پس از ۱۱ سپتامبر

گذاشتن محدودیت‌های ساختاری پیشین بود. پیش‌بینی‌ناپذیر بودن حملات^۱ مستمسکی برای تلقی تروریسم به تهدیدی فرامرزی شد که محدودیت‌های حقوقی برای واکنش در قبال آن ناممکن یا حداقل ناکافی به‌نظر می‌رسیدند. گویی «حقوق» با رویکرد گذشته‌نگر خود دیگر برای پاسخگویی به وضعیتی که نیازمند آینده‌نگری است، کفایت لازم را نداشت. بدین ترتیب، به رسمیت شناختن «وضعیت استثنایی» به تخطی از قواعد عادی مشروعیت بخشید. در چنین وضعیتی تروریسم هویتی خارج از حیطه حقوق پیدا کرد؛ تهدیدی که هر گونه اقدامی علیه آن مجاز خواهد بود.

چنین تصویری از تروریسم و ضرورت مقابله با چنین تهدیدی به‌سختی با هر نظم حقوقی و به‌ویژه نظام امنیت جمعی سازگار است. در واقع نظام امنیت جمعی به‌دلیل ماهیت محدود خود نمی‌تواند توسل به «هر گونه اقدامی» را که ممکن است لازم یا حتی گریزناپذیر به‌نظر رسد، مجاز شمارد و ماهیت شبه-دستورگرایانه^۲ امنیت جمعی با ماهیت مطلق و بدون چارچوب اقدام‌هایی که به‌نظر می‌رسد در برابر تهدیدی پیش‌بینی‌ناپذیر ضروری است، ناسازگار خواهد بود. به‌عبارت دقیق‌تر، هر گونه رویکرد نظام‌مند^۳ در مبارزه علیه تروریسم با چنین تصویری ناسازگار به‌نظر می‌رسد (Krisch, 2004: 902-3).

در چنین بستری گفتمان امنیتی‌سازی و استثناء‌گرایی به شکلی فزاینده توسعه یافت و نظام «قاعده‌محور» ملل متحد که سازوکار حفظ نظم را بر مبنای سازوکار متمرکز امنیت جمعی بنیان نهاده بود، با چالش‌های بسیاری مواجه شد؛ به‌نحوی که امروز اعمال و اجرای حقوق بین‌الملل در حیطه توسل به زور تا حد زیادی به شیوه‌ای غیرمتمرکز، یعنی خارج از سازوکار مقرر در منشور و از طریق ارزیابی‌های مستقل دولت‌ها، صورت می‌گیرد.^۴ در این زمینه پرسش‌هایی اساسی مطرح می‌شود: آیا شورای امنیت ظرفیت مقابله با تهدیدات معاصر را دارد، و اگر ندارد آیا جواز به یکجانبه‌گرایی پاسخ به این نقصان است یا خود تهدیدی بزرگ‌تر محسوب می‌شود؟ آیا گفتمان حقوقی حاضر درباره دفاع مشروع به‌عنوان مهم‌ترین استثنای قاعده ممنوعیت کاربرد زور صرفاً پوششی برای پیشبرد برنامه‌های سیاسی است یا می‌تواند در تحدید و قاعده‌مند کردن آنها مؤثر باشد؟ در ادامه به این پرسش‌ها پرداخته می‌شود.

را همچون فرصت عظیمی برای بهره‌برداری اعلام کرد. ر.ک:

<https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/releases/2002/04/20020429-9.html> (last visited on 23/05/19).

۱. اگر هیچ‌کس نتوانسته است وقوع حملات را پیش‌بینی کند، پس در آینده نیز کسی نمی‌تواند آنها را پیش‌بینی نماید.

2. Quasi-constitutional

3. Procedural

۴. به‌عبارت دیگر، نظریه «تمرکز در واکنش نظامی» عملاً جای خود را به «عدم تمرکز در توسل به زور» داده است.

توسعه دفاع مشروع به دامنه نظام امنیت جمعی

از اهداف اولیه منشور ملل متحد آن بود که اقدام‌های نظامی یکجانبه محدود و توسل به زور در سیستم امنیت جمعی (از طریق شورای امنیت به‌عنوان متولی این سیستم) متمرکز شود. این در حالی است که به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر بحث‌های بسیاری در خصوص تحول هنجاری قاعده ممنوعیت توسل به زور و حق دفاع مشروع صورت گرفت. این بحث بار دیگر پس از برخی ادعاهای حقوقی که اغلب از سوی آمریکا و انگلستان در خصوص مداخلات نظامی در افغانستان و عراق مطرح می‌شد، شدت یافت^۱ و با شروع عملیات نظامی «ائتلاف جهانی علیه داعش» در عراق و سوریه در سپتامبر ۲۰۱۴ به اوج خود رسید.

۱. دفاع مشروع؛ استثنای بر امنیت جمعی یا جایگزین آن؟

«دفاع مشروع» و «امنیت جمعی» نمود دو رویکرد متقابل در روابط بین‌المللی هستند که دیرزمانی است در رقابت مداوم با یکدیگر قرار دارند. حق بر دفاع مشروع - به‌گونه‌ای که یادآور حق گسترده‌تر صیانت از خود^۲ است - بر ایده نظم بین‌المللی مبتنی بر «قدرت دولت‌ها» دلالت دارد که می‌تواند پیروزی تنها یک طرف را در نزاع احتمالی تضمین کند. از سوی دیگر، امنیت جمعی تجلی ایده امکان برقراری نظم مسالمت‌آمیز بین‌المللی و «ظرفیت نهادها» برای تحقق این نظم است (Krisch, 2001: 405). به بیان دیگر، می‌توان گفت که «دفاع مشروع» نمایانگر دیدگاه واقع‌گرایانه و «امنیت جمعی» نمایانگر دیدگاه ایده‌آلیستی در سیاست بین‌الملل است و بر این اساس تقابل میان این دو مفهوم امری اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسد.

به‌دنبال تئوری‌های کلاسیک امنیت جمعی، نقش اولیه شورای جامعه ملل در مخاصمات بین‌المللی حمایت از قربانی تجاوز برشمرده شد. به‌سبب همین طراحی، امنیت جمعی مندرج در میثاق به‌ندرت تضادی با تلاش‌های قربانی جهت دفاع از خود می‌داشت. اما طی دهه ۱۹۲۰ نظام امنیت جمعی جامعه ملل با به رسمیت شناختن صلح به‌عنوان امری به‌مراتب بنیادین‌تر نسبت به امنیت فردی کشورها تغییر جهت داد و نقش مطلق و محوری دفاع مشروع رفته‌رفته کمرنگ‌تر شد. این تحولات با تأسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود

۱. اگرچه جنگ عراق اغلب با استناد به قطعنامه‌های شورای امنیت توجیه می‌شد، تلاش‌های موازی برای دفاع از معیارهای جدید در توسعه دفاع مشروع نیز صورت گرفت. برای مثال ر.ک: UN Doc S/2003/351.
در این یادداشت بر مجوز مندرج در قطعنامه شورا تکیه می‌شود و با عبارت «اقدامات لازم برای دفاع از ایالات متحده و جامعه بین‌المللی در برابر تهدید عراق و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در منطقه» ارجاع مبهم و غیرمستقیمی نیز به دفاع مشروع داده می‌شود.

2. Self-preservation

رسید و منشور ملل متحد هدف امنیت جمعی را بسیار گسترده‌تر از میثاق تعریف کرد: شورای امنیت دیگر به اقدام‌های حمایتی برای قربانی تجاوز محدود نیست، بلکه باید اقدام‌هایی را برای «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» اتخاذ کند.

در واقع می‌توان گفت که دفاع مشروع و امنیت جمعی در منشور در جهت تحقق اهدافی متفاوت طرح شده‌اند؛ در حالی که دفاع مشروع از امنیت فردی دولت‌ها حفاظت می‌کند، امنیت جمعی هدف حفظ صلح بین‌المللی را در چشم‌اندازی وسیع‌تر مدنظر دارد. بنابراین شورای امنیت می‌تواند پس از تعیین وضعیت، علیه هر دولتی -صرف‌نظر از مسئولیت دولت مربوطه در خصوص وضعیت ایجادشده- اقدامات قهرآمیزی اتخاذ کند. بنیانگذاران سازمان ملل متحد بحث‌های بسیار در این خصوص داشتند و در نهایت پذیرفتند که اقدام‌های لازم برای حفظ صلح می‌تواند تحدید منفعت فردی دولت‌ها را ایجاب کند.^۱ بر این اساس ماده ۵۱ این اختیار را به شورا می‌دهد که حق دفاع مشروع دولت‌ها را به نفع منفعت کلی جامعه بین‌المللی در حفظ صلح محدود سازد و دفاع مشروع را تابع امنیت جمعی قرار دهد (Krisch, 2001: 408). به بیان دیگر، شورا ملزم نخواهد بود تا از طریق سازوکار امنیت جمعی جایگزین دقیقی برای حق دفاع دولت قربانی فراهم آورد، بلکه آنچه ظاهراً محوریت دارد، تحقق هدف بلندمدت اعاده صلح و امنیت بین‌المللی است.

اما تدوین‌کنندگان منشور آن‌طور که می‌بایست به رابطه تنگاتنگ میان دفاع مشروع و نظام امنیت جمعی منشور توجه کافی نداشتند و بحث در خصوص ارتباط دقیق میان تفوق شورا و حق «ذاتی» دفاع مشروع را مفتوح باقی گذاشتند. چنانکه از منظری دیگر و برخلاف استدلال پیش‌گفته، حق بر دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور محدودکننده سازوکار امنیت جمعی سازمان به‌شمار می‌رود. مضافاً اینکه حق دفاع جمعی از خود^۲ اصطلاح نسبتاً جدیدی در ترمینولوژی حقوقی محسوب می‌شود که حتی برخی صاحب‌نظران واژگان آن را متناقض با یکدیگر تلقی کرده‌اند (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۴۸۶). از این منظر ماده ۵۱ این حق را برای دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد که چه خود مورد حمله مستقیم قرار گرفته باشند یا خیر، به کمک دولتی که مورد تهاجم قرار گرفته است، بشتابند. این امر به‌منزله تأکیدی مجدد بر آن اصل سنتی حقوق بین‌الملل عرفی است که به موجب آن اجرای حقوق بین‌الملل علیه قانون‌شکن بر عهده دولت صدمه‌دیده است و این دولت می‌تواند به همکاری داوطلبانه سایر دولت‌ها برای حاکمیت حقوق بین‌الملل اتکا کند. بنابراین ماده ۵۱ منشور عدم تمرکز اجرای قانون را نه‌تنها برای دولتی که مستقیماً دچار خسارت شده است، بلکه برای دولت‌های دیگر نیز مجدداً تأیید می‌کند.

۱. بند ۱ ماده ۱ منشور ملل متحد.

2. Collective self-defence

هرچند این تأییدیه را موکول به تحقق شروطی می‌کند^۱، اما شروط مقرر ماهیتی صوری دارند و نه ماهوی. بدین ترتیب حملات مسلحانه به خصوص در شرایط جنگی نوین، شورای امنیت را با امری واقع شده مواجه می‌سازد که می‌بایست اقدامات اجرایی خود را با آن منطبق کند؛ جنگی تمام‌عیار که با استناد به حق دفاع از خود آغاز شده است (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۴۸۸-۴۸۶).

در این میان، استدلال‌های حقوقی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر از جمله در قطعنامه‌های اعطای مجوز به اقدامات ضد تروریستی، در توسعه مفهوم و دامنه توسل به زور در روابط بین‌المللی سهمی زیادی داشته‌اند. از بارزترین این تحولات تغییر جهت توجیه مداخلات نظامی از بحث‌های بشردوستانه و مسئولیت حمایت به سمت ادعای دفاع مشروع جمعی و فردی بوده است.^۲ این تغییر جهت بیانگر راهبرد متفاوتی در سیاق جنگ علیه تروریسم است^۳ و نشان از آن دارد که اقدام‌های دولت‌ها در مقابله با تروریسم خارج از چارچوب منشور ملل متحد دنبال می‌شود. این در حالی است که اقدام‌های موقتی دفاع مشروع به صورت منفرد یا به شکل ائتلافی از دولت‌ها (صرف‌نظر از قانونمند بودن استناد به آن در قضایای خاص) نمی‌تواند برای حل مشکلات بلندمدت امنیتی مورد استناد قرار گیرد. با این حال به نظر می‌رسد قطعنامه‌های اخیر شورا به منظور توسعه اختیارات دولت‌ها، خواه در خاک خود یا در سرزمین دولت دیگر، تصویب شده باشد (Cirkovic, 2017: 26). تحولات مذکور چالش بزرگی را بر مفهوم «تناسب» به‌عنوان یک ضرورت منطقی برای توسل به زور در دفاع مشروع بار کرده و «هدف معین» در مبارزه

۱. اولاً حق دفاع تنها «تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل آورد» پابرجاست؛ ثانیاً، اقداماتی که در راستای دفاع دسته‌جمعی صورت می‌گیرد، باید بلافاصله به شورا گزارش شود؛ ثالثاً، چنین اقداماتی به اختیار و مسئولیت شورای امنیت برای اتخاذ اقدامات مناسب خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

۲. برای مثال ر.ک قطعنامه ۲۲۴۹ (۲۰۱۵) شورای امنیت.

۳. فرانسه پس از حملات پاریس در نوامبر ۲۰۱۵ در نامه‌ای خطاب به دبیرکل و ریاست شورای امنیت با استناد به قطعنامه‌های ۲۱۷۰ (۲۰۱۴)، ۲۱۷۸ (۲۰۱۴)، و ۲۱۹۹ (۲۰۱۵) و با ارجاع به درخواست مقامات عراقی از شورای امنیت برای کمک جامعه بین‌المللی در مقابله با داعش (S/2014/691) و تصریح بر اینکه داعش تهدیدی غیرمعمول بر امنیت فرانسه گذاشته است، به ماده ۵۱ جهت مبارزه با داعش در سرزمین سوریه استناد کرد. (S/2015/745) آلمان با این استدلال که دولت سوریه از کنترل مؤثر بر سرزمین خود ناتوان شده است، به حق دفاع مشروع جمعی علیه داعش طبق ماده ۵۱، حتی بدون رضایت حکومت سوریه، استناد کرد (Wissenschaftlicher Dienst, WD 2 – 3000 – 203/15, 21). بلژیک نیز با همین استدلال به ماده ۵۱ و حق دفاع مشروع جمعی استناد و بر «وضعیت استثنایی» این مورد نیز تأکید کرد. طبق نظر بلژیک، اقدام علیه یک گروه تروریستی که از سرزمین دولت دیگر اقدام می‌کند، مجاز خواهد بود، حتی اگر بدون رضایت آن دولت صورت پذیرد (S/2016/523). همچنین انگستان به حق ذاتی دفاع مشروع فردی یا جمعی استناد کرد (S/2015/928). ترکیه نیز به حق دفاع مشروع فردی و جمعی و ناتوانی دولت سوریه در کنترل مؤثر بر سرزمین خود استناد کرد. توجیه مداخله روسیه در سوریه نیز براساس دو فرایند متفاوت صورت گرفت: دفاع مشروع و دعوت به مداخله (S/2015/563).

علیه تروریسم را به مفهومی بسیار سیال تبدیل کرده است. بنابراین می‌توان گفت که عملکرد شورا گامی دیگر به سمت پیکربندی مجدد نظام امنیت جمعی منشور بوده است (Starski, 2015)، به نحوی که به نظر می‌رسد این رکن عملاً در جهت تثبیت دفاع مشروع به‌عنوان جایگزینی برای اقدام جمعی فصل هفتم منشور عمل می‌کند.

۲. درهم‌تنیدگی حق «ذاتی» دفاع مشروع و نقش «اولیه» شورای امنیت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

اگرچه چنین خوانشی چندان منطبق با نص ماده ۵۱ منشور نیست، در رویه پذیرفته شده است که شورای امنیت و دولت‌های اقدام‌کننده طبق ماده ۵۱ می‌توانند اختیار و صلاحیت همزمان و متقارن داشته باشند. به موجب این استدلال، اقدام‌های جمعی فصل هفتم می‌تواند همراستای حق ذاتی دفاع مشروع دولت و متحدانش صورت پذیرد، تا زمانی که اقدام‌های متخذه از سوی شورا اثری بر اعاده صلح و امنیت داشته باشد. اما چنین نتیجه‌گیری موسعی معضلات بسیاری در خصوص دامنه دفاع مشروع ایجاد می‌کند. از مهم‌ترین معضلات این است که در این صورت دفاع مشروع تا چه حد با شرط ضرورت مطابقت خواهد داشت؟

حقوقدانان مدافع نظام امنیت جمعی در این میان با چالشی که از سوی رویکردهای واقع‌گرایانه مطرح می‌شود مواجه می‌شوند (Glennon, 2010: 549). این چالش ریشه‌ای طولانی دارد و نزدیک به پنج دهه پیش با استناد به فاصله فاحش میان هنجارهای منشور و اهدافی که دولت‌ها در دفاع از منافع ملی خود تعقیب می‌کنند، از مرگ ماده ۲ (بند ۴) منشور سخن گفته شد (Franck, 1970: 837). چالش همچنان ادامه دارد و به‌منظور اینکه ادعا شود نظام منشور هنوز مؤثر و کارآمد است، و ممنوعیت مندرج در ماده ۲ (بند ۴) امری تصنعی نیست، و دفاع مشروع مقرر در ماده ۵۱ چیزی بیش از چک سفیدامضا^۱ است، موارد نقض دفاع مشروع از غیر آن می‌بایست تفکیک‌پذیر باشد. از سوی دیگر، همواره بر این مسئله تأکید شده است که حقوق بین‌الملل در سطحی افقی عمل می‌کند و نه در سلسله‌مراتب عمودی. بنابراین در چنین سیاقی، مرجع ارزیابی دفاع مشروع چندان مشخص نخواهد بود؛ واقع‌گرایان عقیده دارند که به‌منظور پاسخ کارآمد به مقتضیات ضرورت، دفاع باید از نظر دولت-ملت‌ها تفسیر شود و نه از منظر نظام امنیت جمعی. بنابراین دفاع مشروع به‌عنوان حقی «ذاتی» و «طبیعی» جایگزین سیستم امنیت جمعی عمل می‌کند و نه به‌عنوان استثنایی درون این سیستم.^۲ حال آنکه

1. *Carte blanche*

۲. این همان استدلالی است که تفسیر استثنا را در دست دولت‌ها قرار می‌دهد و امکان سوءاستفاده از ادعای حقوقی دفاع مشروع را میسر می‌سازد.

بسیاری از حقوقدانان بر این عقیده‌اند که به منظور اجتناب از خودتفسیری^۱ ارزیابی باید درون سیستم صورت پذیرد و نه خارج از آن. بنابراین اگر دفاع مشروع به عنوان حقی «درون» سیستم امنیت جمعی در نظر گرفته شود، مرجع مربوطه را باید در ارکان ملل متحد جست‌وجو کرد و با در نظر گرفتن جایگاه و موقعیت شورای امنیت در نظام امنیت جمعی^۲ این رکن وزنه اصلی را در ارزیابی دفاع مشروع خواهد یافت.^۳ کلسن با همین استدلال شورای امنیت را تنها رکن صالح برای تصمیم‌گیری درباره توسل به زور و تعیین مسئولیت می‌داند (Kelsen, 1964: 800). از این دیدگاه، اگرچه نظام بین‌الملل همواره به سبب ویژگی عدم تمرکز مورد انتقاد بوده، سیستم امنیت جمعی آن حول محور شورای امنیت متمرکز شده است که حداقل در سطح مفهومی برای اجرای تصمیمات خود دارای اقتدار است.^۴ برای حقوقدانانی که رویکرد اخیر را در پیش گرفته‌اند، تسهیل‌گری منافع دولت‌ها هدف اولیه به‌شمار نمی‌رود. همچنین نحوه اجرای قواعد الزاماً همواره موضوعیتی ندارد و به عبارت دیگر، میزان اثر مطلوب اعمال یک هنجار به میزان اعتبار یا نحوه تفسیر آن ارتباط ندارد (Kammerhofer, 2004: 145). بر این اساس استدلال می‌شود که به‌رغم نقایص سیستم، توسل به زور پیشگیرانه از ماده ۵۱ مستثنا شده است (Dinstein, 2004: 167). این شاید بدان دلیل است که پیروان این رویکرد از فاصله بسیار آنچه «هست» و آنچه «باید باشد»، آگاهی دارند. کاسکنیمی در این خصوص بیان می‌دارد که ساختارهای نهادی و فکری جامعه مدرن کنونی به دلیل ابتننا بر پیش فرضی که استدلال‌های «عینی»^۵ را تنها استدلال‌های توجیه‌پذیر می‌شمارد، نمی‌توانند به عقلانیت کارکردی^۶ پاسخ دهند (Koskeniemi, 2005: 556-557). در واقع ویژگی عینیت در استدلال‌های حقوقی، حقوق بین‌الملل را مستعد بهره‌برداری از جانب گروهی می‌کند که تمایل دارند به توجیهات جعلی قاب قانونی زنند. چنانکه در این فرض، قائل شدن به دفاع مشروع بی‌حد و حصر یعنی صدور مجوز بی‌حد و حصر برای گروهی که می‌تواند در عمل متوسل به زور شود. در نهایت آنها قائل به این عقیده‌اند که «فرایند ارزیابی» همان ضرورتی است که می‌تواند اعتبار ادعای دفاع مشروع را آشکار کند، بدون آنکه در دام عینیت‌گرایی گرفتار شود؛ فرایندی که ارزیابی در آن نه با اتکای صرف بر عملکرد دولت‌ها (قدرت‌ها) و نه با محدود شدن در دایره

1. Auto-interpretation

۲. به‌ویژه ر.ک ماده ۲۴ (۱) منشور ملل متحد.

۳. شایان ذکر است که ارکان دیگر ملل متحد نیز در این حیطه نقش‌آفرینی کرده‌اند؛ از جمله مجمع عمومی که بارها توسل به زور از سوی دولت‌ها را ارزیابی و حتی محکومیت برخی اقدام‌های دولت‌ها را به‌رغم امتناع شورا اعلام کرده است.

۴. هرچند این دسته از حقوقدانان در اینجا با چالشی جدی مواجه می‌شوند، چراکه هزینه‌ای که برای این اقتدار می‌پردازند، سیاست‌زدگی فرایند تصمیم‌گیری است.

5. Objective

6. Practical rationality

منجمد هنجارهای صوری قائل به اثربخشی است. این در حالی است که تأمل در ارزیابی‌های شورای امنیت^۱ ویژگی‌های آشنای مدیریت این نهاد را در این زمینه عیان می‌سازد: فقدان بررسی تفصیلی مستندات و مدارک موجود، عدم تمرکز بر مسئله دفاع مشروع فی‌نفسه، و اجتناب از هر گونه نتیجه‌گیری قاطع درباره مسئولیت دولت‌ها (Roele, 2009: 146-182)؛ به بیانی صریح‌تر، نوعی ارزیابی سترون. بنابراین می‌توان قائل به این نتیجه‌گیری بود که صرف ترجیح تصمیم‌گیری جمعی نسبت به خودتفسیری الزاماً برای نجات نظام امنیت جمعی از سوءاستفاده کافی نخواهد بود، چراکه همواره این امکان وجود دارد تا توسل به زور با حجابی از مشروعیت جعلی تحت پوشش قرار گیرد؛ آن زمان که سیستم در برابر بهره‌برداری دولت‌های مسلط آسیب‌پذیر می‌شود. هم در اینجاست که فردگرایی حق ذاتی دفاع مشروع و ماهیت جمعی سیستم امنیت جمعی تناقضی را که کاسکنیمی «دکترین لیبرال سیاست» می‌نامد، منعکس می‌کند: برای حفظ آزادی، نظمی باید ایجاد شود تا آن را محدود کند (Koskeniemi, 2005: 71).

نتیجه‌گیری

«امنیت جمعی» چنانکه توضیح داده شد، به لحاظ نظری از سیاست‌های توازن قدرت تفکیک شده و به‌عنوان یک واکنش خودکار علیه متجاوز احتمالی معنا شده است. با این حال، امنیت جمعی منشور ملل متحد به‌واسطه مفاد برخی مقررات این سند تا چنین مفهومی فاصله بسیار دارد.^۲ بدین ترتیب اگرچه بنا بر این بود که سازمان ملل متحد با برقراری سازوکار نوین امنیت جمعی کاستی‌های نظام امنیت جمعی جامعه ملل را جبران کند، ساختار آن عناصر اصلی پارادایم موازنه قدرت را همچنان حفظ کرده است. افزون‌بر اینکه دولت‌های حاکم نظام امنیت جمعی منشور را با تفاسیر خودسرانه^۳ از مقررات محوری آن به تدریج عقیم و آن را از تأثیرگذاری عملی تهی ساخته‌اند؛ به همان نحوی که در مواجهه با نظام امنیت جمعی میثاق جامعه ملل عمل کرده بودند. بنابراین آنچه در ۱۹۱۹ یا ۱۹۴۵ از یک سو پدید آمد، از سوی دیگر به سرعت از میان رفت. این همان نکته‌ای است که در این مقاله بر آن تصریح شده است؛ منطق و واقعیت در این ساختار در تقابل لاینحل به نظر می‌رسند. در این جریان، گفتمان هژمونیک ساخت تهدید «دیگری» پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به این تقابل دامن زد و ظرفیت این سازوکار را به شدت محدود ساخت.

۱. از نمونه‌های شایان توجه در این خصوص مخاصمه میان حزب‌الله و اسرائیل در تابستان ۲۰۰۶ بود که به موجب آن دولت لبنان از تجاوز اسرائیل به این سرزمین به شورای امنیت شکایت کرد (UN Doc. S/2006/517).

۲. از جمله مفاد ماده ۵۱ و بند ۳ ماده ۲۷ منشور که عملکرد نظام اجرایی فصل هفتم را لزوماً و برای همیشه محدود می‌کند.

۳. بر مبنای داوری و ترجیح شخصی و نه اصول و قواعد مقرر.

می‌توان این‌گونه استدلال کرد که نظام حقوق بین‌الملل کنونی، نظام به‌راستی ضد جنگ نیست. اما این از اهداف اولیه منشور ملل متحد بود که اقدام‌های نظامی یکجانبه را محدود کند و توسل به زور را صرفاً در اختیار شورای امنیت و سازوکار اقدام جمعی نظام امنیت جمعی قرار دهد، به‌نحوی که توسل به زور به صلاحدید فردی دولت‌ها متکی نباشد. اما اگرچه امنیت جمعی در حالت مطلوب خدشه‌ناپذیر است و در حقیقت راه‌حلی ایده‌آل برای مشکل اجرای قانون در جامعه متشکل از دولت‌های مستقل ارائه می‌کند، به‌نظر می‌رسد برای انطباق با واقعیات سیاسی، منافع خاص، اتحادها و پیوندهای ایدئولوژیک میان برخی دولت‌ها ساختاری بسیار انتزاعی باشد که در یک دیدگاه واقع‌گرایانه تنها برای مقابله با اخلاص‌کنندگان کوچک فعال می‌شود و نه قدرت‌های بزرگ. زوال این سیستم به‌ویژه در مواردی که حق دفاع دولت‌ها به حوزه گسترده‌تر صلح و امنیت بین‌المللی برخورد می‌کند و دفاع مشروع به آنچه بنا بوده دامنه انحصاری نظام امنیت جمعی باشد توسعه می‌یابد، بیش از پیش نمود پیدا می‌کند. آن زمان که شورای امنیت برای سلب مسئولیت از خود حق دفاع مشروع را تأیید می‌کند، نظام امنیت جمعی را به سمت نابودی هرچه بیشتر پیش می‌برد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. بیگزاده، ابراهیم (۱۳۸۹)، *حقوق سازمان‌های بین‌المللی*، تهران: مجد.
۲. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: فرهنگ گفتمان.
۳. چامسکی، نوام (۱۳۹۵)، *نظم‌های کهنه و نوین جهانی، ترجمه مهبد ایرانی‌طلب*، تهران: اطلاعات.
۴. چامسکی، نوام؛ آندره ولچک (۱۳۹۴)، *دریاره تروریسم غرب: از هیروشیما تا پهپادها*، ترجمه مازیار کاکوان، تهران: مهراندیش.
۵. ژیتک، اسلاوی (۱۳۹۰)، *خشونت؛ پنج نگاه زیرچشمی*، ترجمه علی‌رضا پاکنهاد، تهران: نشر نی.
۶. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۹)، *صلح جاویدان و حکومت قانون*، تهران: فرهنگ نشر نو: آسیم.
۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۸. مورگنتا، هانس جواکیم (۱۳۸۹)، *سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

۹. وانپج، سوفی (۱۳۹۷)، *ترور علیه تروریسم: آزادی یا مرگ در انقلاب فرانسه*، ترجمه فؤاد حبیبی، تهران: نشر نی.

ب) مقالات

۱۰. ایگلتون، تری (۱۳۹۰)، «ریشه‌های ترور»، مجموعه مقالات *ترور و تفکر*، گردآوری و ترجمه امیر هوشنگ افتخاری‌راد، نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.
۱۱. حاجی یوسفی، امیرمحمد؛ جنیدی، مریم (۱۳۹۷)، «گفتمان مبارزه با تروریسم و ظهور و قدرت‌یابی گروه‌های تکفیری با تأکید بر داعش»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال هفتم، ش ۲۵.
۱۲. دریدا، ژاک (۱۳۹۰)، «خودکشی واقعی و نمادین»، مجموعه مقالات *ترور و تفکر*، گردآوری و ترجمه امیر هوشنگ افتخاری‌راد، نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.
۱۳. هابرماس، یورگن (۱۳۹۰)، «بنیادگرایی و ترور»، مجموعه مقالات *ترور و تفکر*، گردآوری و ترجمه امیر هوشنگ افتخاری‌راد، نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Bull, Hedley (2002), *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York: Columbia University Press.
2. Danchin, Peter G. & Horst Fischer (2010), *United Nations Reform and the New Collective Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
3. Dinstein, Yoram (2004), *War, Aggression and Self-Defence*, London: Cambridge University Press.
4. Dyke, Van (1957), *International Politics*, New York: Meredith Corporation, in: Ebegebulem, Joseph C. (2011), "The Failure of Collective Security in the Post World Wars I and II International System", *Transcience*, Vol. 2, No.2.
5. Glennon, Michael J. (2010), *The Fog of Law: Pragmatism, Security, and International Law*, Stanford, CA: Stanford University Press.
6. Higgins, Rosalyn (1994), *Problems and Processes: International law and how we use it*, Oxford: Clarendon Press, in: Wilson, Gary, (2014), *The United Nations and Collective Security*. Abingdon, Oxon: Routledge.
7. Kelsen, Hans (1964), *the Law of the United Nations: A Critical Analysis of its Fundamental Problems*, New York: Praeger, in: Roelle, Isobel, (2009), "Evaluating self-defence claims in the United Nations collective security system: between esotericism and exploitability", PhD thesis, University of Nottingham.
8. Koskenniemi, Martti (2005), *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*, Helsinki: Finnish Lawyers' Publishing Company.

9. Krisch, Nico (2001), *Self-defense and collective security*, Berlin: Springer.
10. Rourke, John T. & M.A. Boyer (1998), *World Politics: International Politics on the World Stage*, Brief. U.S.A.: Dushkin/McGraw Hill, in: Ebegbulem, Joseph C. (2011), "The Failure of Collective Security in the Post World Wars I and II International System", *Transcience*, Vol. 2, No.2.
11. Schwarzenberger, Georg (1964), *Power Politics: A Study of International Society*, New York: Praeger. in: Ebegbulem, Joseph C. (2011), "The Failure of Collective Security in the Post World Wars I and II International System", *Transcience*, Vol. 2, No.2.
12. Wilson, Gary (2014), *The United Nations and Collective Security*, Abingdon, Oxon: Routledge.

B) Articles

13. Cirkovic, Elena (2017), "Incomplete World Order: United Nations Security Council Resolution 2249 (2015) and the Use of Force in International Law", *Comparative Law Review*, Vol. 8.
14. Claude, Inis L. (1961), "The Management of Power in the Changing United Nations," *International Organization*, Vol. 15, No.2.
15. Ebegbulem, Joseph C. (2011), "The Failure of Collective Security in the Post World Wars I and II International System", *Transcience*, Vol. 2, No.2.
16. Franck, Thomas M. (1970), "Who Killed Article 2(4)? Or: Changing Norms Governing the Use of Force by States", *American Journal of International Law*, Vol. 64, No.5.
17. Kammerhofer, Jörg (2004), "Uncertainties of the Law on Self Defence in the United Nations Charter", *Netherlands Yearbook of International Law*, Vol. 35, No.1.
18. Kennedy, David (1980), "Thesis about International Law Discourse", *German Yearbook of International Law*, Vol. 23.
19. Kolb, Robert (2007), "The Eternal Problem of Collective Security: From the League of Nations to the United Nations", *Refugee Survey Quarterly*, Vol. 26 (4).
20. Koskenniemi, Martti (1996), "The place of law in collective security", *Michigan Journal of International Law*, Vol. 17, No.2.
21. Koskenniemi, Martti (2004), "International Law and Hegemony: A Reconfiguration," *Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 17, No.2.
22. Krisch, Nico (2004), "The Rise and Fall of Collective Security: Terrorism, US Hegemony, and the Plight of the Security Council", in: Walter, Christian, and Silja Vöneky, Volker Roeben, Frank Schorkopf (Eds.), (2004), *Terrorism as a Challenge for National and International Law: Security versus Liberty?*, Springer-Verlag Berlin Heidelberg, 2004.

C) Thesis

23. Roele, Isobel (2009), "Evaluating self-defence claims in the United Nations collective security system: between esotericism and exploitability", PhD thesis, University of Nottingham.

D) Websites

24. Cheney, Dick (January 1993), “Defense Strategy for the 1990s: The Regional Defense Strategy”, Washington, D.C.: U.S., Department of Defense. Available at: <https://archive.org/> (last visited on 23/05/19).
25. Sanger, David E. (11 March 2003), “Threats and Responses: Diplomacy; U.S. Says U.N. Could Repeat Errors of 90’s”, *New York Times*, Available at: <https://www.nytimes.com/> (last visited on 23/05/19).
26. Starski, Paulina (10 December 2015), “Legitimized Self-Defense – Quo Vadis Security Council?”, *EJIL Talk!*. Available at: <https://www.ejiltalk.org/> (last visited on 23/05/19).
27. The National Security Strategy of the United States of America (December 2002), “National Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction”. Available at: <https://fas.org/>